

باطراحی عکس نوشته از آیات و متن های برگزیده

هر برنامه، سعی می کنیم به نحوی قانون جبران

را درباره گنج حضور و آموزش های که دریافت

داشته ایم رعایت کنیم.

کہ تو آن ہوشی و باقی ہوش پوش
خویشین را کم مکن، یا وہ مکوش



مولانا

عكس نوشته اييات و نکات انتخابی

برنامه ۸۹۳ گنج حضور

www.parvizshahbazi.com

بدیك جام، ای پیر خرابات مگوفردا، که فی التَّأخیرِ آفات

پیر خرابات: راهنمای مسیر معنوی
فی التَّأخیرِ آفات: در تأخیر زیانهاست [مَثَل]

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۳۶

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۸۹۳

به جای بادۀ ذریدۀ خونِ فرعون
که آمد موسی جانم به میقات

میقات: دیدار

شرابِ ما ز خونِ خصم باشد
که شیران را ز صیّادِ یست لذّات

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۳۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

چه پرخونست پوز و پنجوی شیر
ز خونِ ما گرفتست این علامات
نگیرم گور و نی هم خونِ انگور
که من از نفی مستم، نی ز اثبات

اثبات: صَحْو، به زندگی زنده شدن

چو بازم، گِردِ صیدِ زنده گِردم
نگردم همچو زاغان گِردِ اموات

بیا ای زاغ و بازی شو به همت
مُصَفّا شو ز زاغی پیشِ مصفات

همت: خواستِ خداوند که از فضای گشوده شده‌ی درون انسان
می‌آید و با تلاشِ انسان محقق می‌شود.

مُصَفّا: پاک و صاف

مصفات: پالونه، آنچه با آن چیزی را بیالایند و صاف کنند. منظور
استادِ معنوی است.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۳۶

بِیَفْشَانِ وَصَفْهَایِ بَاز رَا هَم مُجَرَّدْتَرِ شُو اَنَدِر خَوِیْش چَوْنِ ذَات

مُجَرَّد: یگانه، عاری از همانیدگی

نَه خَاکَسْت اَیْنِ زَمِیْنِ، طَشْتِیْسْت پَرخَوْنِ زِ خَوْنِ عَاشِقَانِ وَ زَخْمِ شَهْمَاتِ

شَهْمَات: باخت در بازی شطرنج، همانیدگی‌ها را به زندگی باختن.

گنج مضمون، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۳۶

کنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۸۹۳

خروسا چند گویی صبح آمد؟ نماید صبح را خود نور مشکات

مشکات: چراغدان

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۳۶

عشق، از اوّل چرا خونی بُود؟ تا گریزد آنکه بیرونی بود

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۵۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۲



سر بیر این چار مرغ زنده را سرمّدی کُن خلق نایابنده را

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۰

«... خُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ...»

«... گفت: چهار پرنده برگیر ...»

بَطَّ و طاوسست و زاغست و خروس

این مثال چار خلق اندر نفوس

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲ - ۴۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

بَطٌّ، حرصست و خروس آن شهوتست

جاه، چون طاوس و زاغ اُمْنِيَّتْست

اُمْنِيَّتْ: آرزو

مُنِيَّتَش آنکه بود اُمِّيدساز

طامع تَأْبِيدِ یا عمرِ دراز

مُنِيَّةٌ: آرزو، خواسته / طامِعٌ: طمع کننده، آزمند

تَأْبِيدٌ: جاوید کردن، جاودانه ساختن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۵ - ۴۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

این سخن را نیست پایان و فراغ
ای خلیلِ حق چرا گُشتی تو زاغ؟

بهرِ فرمان، حکمتِ فرمان چه بود؟
اندکی ز اسرارِ آن باید نمود

کاغ کاغ و نعره‌ی زاغِ سیاه
دایماً باشد به دنیا عُمَرخواه

کاغ کاغ: بانگِ کلاغ؛ قارقار / عُمَرخواه: عُمَر خواهنده

مولوی، مثنوی، دفتر

پنج‌شنبه، پیت ۷۶۷-۷۶۵

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۸۹۳

همچو ابلیس از خدای پاک فرد
تا قیامت عمرِ تن در خواست کرد
فرد: یگانه، بی همتا، بی نظیر

گفت: أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ الْجَزَا
کاشکی گفتی که: تُبْنَا رَبَّنَا

تُبْنَا: توبه کردیم

قرآن کریم، سوره ص (۳۸)، آیه ۷۹

«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ.»

«گفت: ای پروردگار من، مرا تا روزی که از نو زنده

شوند مهلت ده»

مولوی، شوی، دقتر پنجم، پیت ۷۶۹-۷۶۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند

در دو صورت خویش را بنموده‌اند

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بُدند

بهر حکمت هاشم دو صورت شدند



دشمنی داری چنین در سپر خویش

مانع عقل ست و، خصم جان و کیش

عمرِ بی توبه، همه جان کندن است
مرگِ حاضر، غایب از حق بودن است

گنج
حضور،
پرویز
شهبازی،
برنامه
۸۹۳



مولوی،
مثنوی،
دفتر
پنجم،
ابیات
۷۷۰ - ۷۷۱

عمر و مرگ این هر دو با حق خوش بُود

بی خدا آبِ حیات آتش بُود

آن هم از تأثیر لعنت بود که در چنان حضرت همی شد عُمرِ جُو

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۲

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

«بگو: نماز من و قربانی من و زندگی من و مرگ من
برای خدا، آن پروردگار جهانیان است.»

قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۱۶۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

از خدا غیر خدا را خواستن ظن افزونی ست و، گلی کاستن^{۱۳}

مولوی، مثنوی،

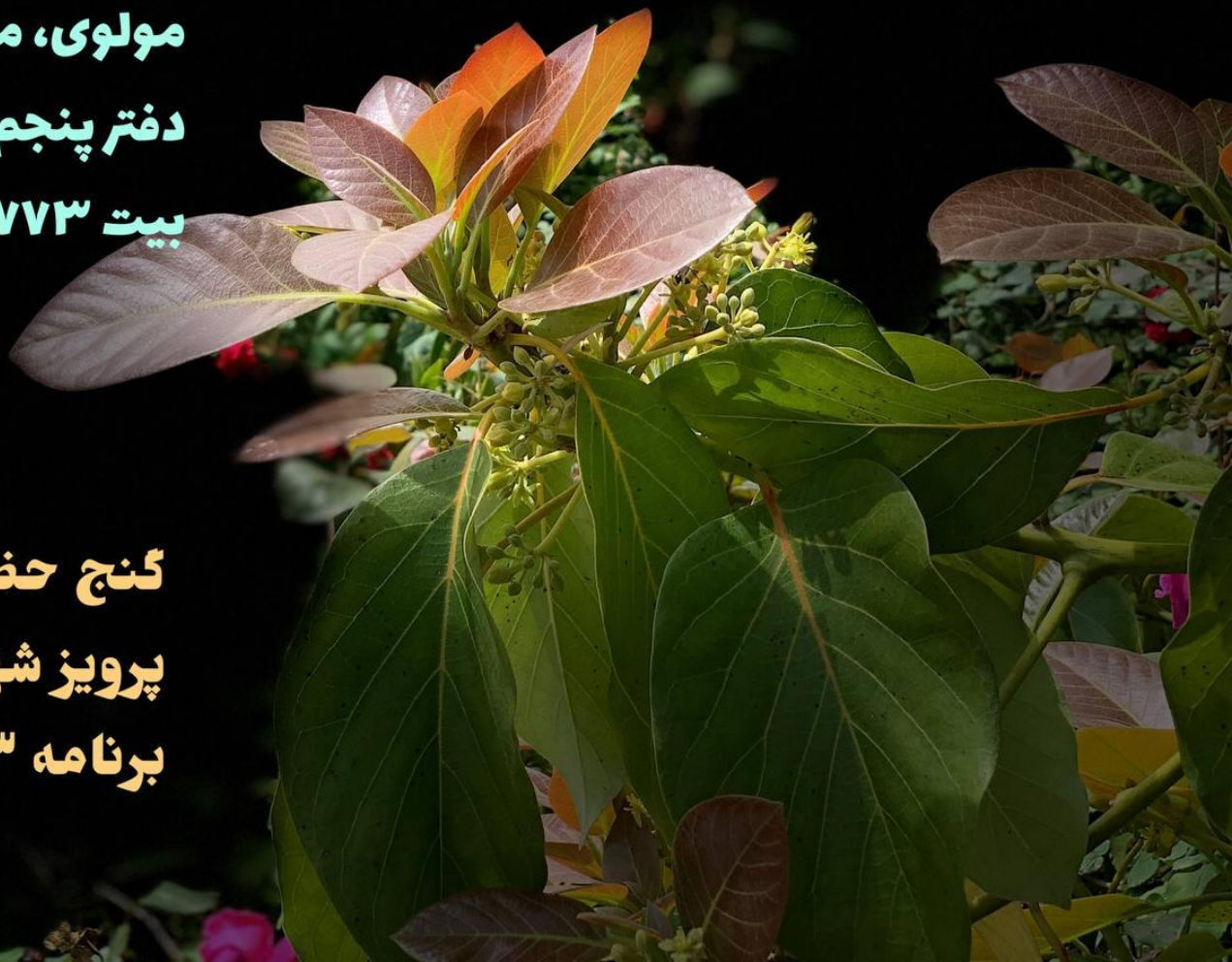
دفتر پنجم،

بیت ۷۷۳

گنج حضور،

پرویز شهبازی،

برنامه ۸۹۳



خاصه عُمری غرق در بیگانگی در حضور شیر، روبه‌شانگی

روبه‌شانگی: حيله و تزوير

عمر بيشم ده كه تا پس تر روم
مهلم افزون كن كه تا كمتر شوم

مهل: مهلت دادن، درنگ و آهستگی

مولوی، مثنوی، دفتر پنج، ابیات ۷۷۴-۷۷۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

تا که لعنت را نشانه او بُود
بَد کسی باشد که لعنت جو بود

عُمَرِ خوش، در قُرب، جان پروردن است
عمرِ زاغ از بهرِ سِرگین خوردن است

مولوی، مثنوی،

دفتر پنجم،

ایات ۷۷۶-۷۷۷



قُرب: نزدیک شدن،
نزدیکی

سِرگین: فضله‌ی
چارپایان

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

عمرِ بیشمِ دِه که تا گه می خورم
دایم اینم دِه که بس بدگوهرم

گر نه گُه خوارست آن گنده دهان
گویدی کز خویِ زاغم وارهان

وارهان: آزاد کن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۷۷۸-۷۷۹

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۱

چه گوهری تو؟ که گس را به گف بَهایِ تو نیست
جهان چه دارد در گف که آن عَطایِ تو نیست؟



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

سزای آن که زید بی رُخ تو زین بترست؟
سزای بنده مده، گر چه او سزای تو نیست

نثارِ خاکِ نو خواهی به هر دمی دل و جان
که خاک بر سرِ جانی، که خاکِ پایِ نو نیست

مُبارکست هوایِ تو بر همه مُرغان
چه نامبارک مرغی، که در هوایِ تو نیست

هوا: عشق و هوس، فضای پرواز

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۱

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

میان موجِ حوادثِ هر آن که اِستادست

به آشنا نرهد، چونکه آشنایِ تو نیست



مولوی،

دیوان

شمس،

غزل

شماره

۴۸۱

گنج

حضور،

پرویز

شهبازی،

برنامه

۸۹۳

بَقَا نَدَارَد عَالَمَ اِگَر بَقَا دَارَد
فَنَاشِ گِیر، چو او مَحْرَمِ بَقَايِ تو نیست

مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۸۱

چه فرخست رُخی کاو شہیت را ماتست
چه خوش لقا بُود آنگس، کہ بی لقای تو نیست

خوش لقا: خوش صورت، خوب روی، خوش دیدار

ز زخمِ نو نگریزم، کہ سذنتُ خام بُود
دلی کہ سوخنہی آنشِ برایِ نو نیست

سوخته: تکه چوبی کہ در میانِ دیگر چوب‌ها می‌نهند تا با
سنگِ آتش‌زنہ بر آن زنند و آن را روشن کنند.

دلی کہ نیست نَشُد، روی در مکان دارد
ز لامکانش برانی کہ رو، کہ جایِ تو نیست

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۱۳

هرچه صورت می‌وسیلت سازدش ز آن وسیلت، بحر دُور اندازدش

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۲۰۲-۳۲۰۴

هستی اندر نیستی بتوان نمود
مالداران، بر فقیر آرند جود
آینه‌ی صافیٔ نان، خود گزینہ است
سوخته هم آینه‌ی آتش‌زنہ است
نیستی و نقص، ہرجایی کہ خاست
آینه‌ی خوبی^{۱۴} جملہ‌ی پیشہ‌ہاست

گنج حضور، پرویز شہبازی، برنامہ ۸۹۳

کرانه نیست ثنا و ثناگران تو را
کدام ذره که سرگشته‌ی ثنای تو نیست؟



مولوی،

دیوان

شمس،

غزل

۴۸۱

ثنا:

حمد

و ستایش

کردن

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

کی تراشد تیغ، دستہ ی خویش را رو، بہ جراحی سپار این ریش را

ریش: زخم، جراحت

بر سرِ ہر ریش جمع آمد مگس
نا بیند قُبِحِ ریشِ خویش کس

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۲۲۲-۳۲۲۳

گنج حضور، پرویز شہبازی، برنامہ ۸۹۳

نظیر آن که نظامی به نظم می‌گوید:
جفا مکن که مرا طاقتِ جفای تو نیست

گنج حضور،
پرویز شهبازی،
برنامه ۸۹۳

مولوی،
دیوان شمس،
غزل
شماره ۴۸۱



فَعَلِ تَوْسِتَ اَيْنِ عُصَّهٖ هَاي دَم بَه دَم

اَيْن بُوَد مَعْنَى قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

گَر مَرَاقِبِ بَاشِی وَ بیدَار تُو

بِیْنِی هَر دَم پَاسِخِ کَر دَار تُو

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۶۰

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

کڑروی، جَفِّ الْقَلَمِ کڑآیدت راستی آری، سعادت زایدت

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۳

گنج

حضور،

پرویز

شہبازی،

برنامہ

۸۹۳



معنی جَفَّ الْقَلَمَ كَىٰ أَنْ بُود
که جفاها با وفا یکسان بُود؟

بل جفا را، هم جفا جَفَّ الْقَلَمَ
وآن وفا را هم وفا جَفَّ الْقَلَمَ

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۳۱۵۱-۳۱۵۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ
فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا
وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ
أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَخَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَخَبِيرًا

اگر نیکی کنید به خود می کنید، و اگر بدی کنید به خود
می کنید. و چون وعده دوم فرا رسید، کسانی بر سرتان
فرستادیم تا شما را غمگین سازند و چون بار اول که به مسجد
در آمده بودند به مسجد در آیند و به هر چه دست یابند نابود سازند.

قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ۷

گنج حضور ، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

گویدش: رُدُّوا لِعَادُوا، کارِ توست ای تو اندر توبه و میثاق، سُست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸

بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لِعَادُوا
لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.

نه آنچه را که از این پیش پوشیده می‌داشتند اکنون برایشان
آشکار شده، اگر آنها را به دنیا بازگردانند، باز هم به همان
کارها که منعشان کرده بودند باز می‌گردند. اینان دروغگویانند.

قرآن کریم، سوره انعام، آیه ۲۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

مسئولیت کیفیت هشیاری من

به عهدهی خودم



به عهدهی دیگران



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

تمرکز من در این لحظه

روی خودم ✓

روی دیگران ✗

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

ابزار مورد استفاده من در این لحظه

فضاگشایی (در اطراف اتفاق این لحظه) و کن فکان



مقاومت (به اتفاق این لحظه) و استفاده از من ذهنی
و به ویژه ابزار ملامت



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۱۹۳

قانون جبران مادی و معنوی

انجام می‌دهم



انجام نمی‌دهم



گنج حضور، پرویز شهبازی، بر نامه ۸۹۳

تعهد به الست و مرکز عدم

این لحظه ناظر مرکز عدم خودم با هشیاری حضور هستم.
لحظه به لحظه با «بلی» گفتن به اتفاق این لحظه اقرار
می‌کنم که از جنس زندگی هستم.



این لحظه با مقاومت به اتفاق این لحظه از جنس «من ذهنی»
یعنی جسم می‌شوم و انکار می‌کنم که از جنس زندگی
یا خدا هستم.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۱۹۹۳

اختیار و قدرت انتخاب

دست خودم (منبع: فضاگشایی)



دست خودم با مقاومت و من ذهنی، یا دست دیگران
از تقلید و واکنش به دیگران



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

دانش و سواد من

برای تغییر خودم از آن استفاده می‌کنم.



برای تغییر خودم از آن استفاده نمی‌کنم.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

برای کدام «من» کار می‌کنم؟

برای من اصلی ✓

برای من ذهنی ✗

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

زمان

✓ در این لحظه مستقر هستیم

✗ در گذشته و آینده هستیم

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

شکر

از امکانات خودم (و دانش مولانا) برای بهتر کردن زندگی خودم با تمام توان، در عمل استفاده می‌کنم و شکرانه می‌دهم. میدانم که تحمیل عقاید خود به دیگران شکرانه نیست.



عدم استفاده از امکانات خودم به طور کامل برای تغییر خودم ، در عمل. خواندن اشعار مولانا برای بهتر کردن حال من ذهنی‌ام و شکرانه من خواندن این اشعار برای دیگران برای جلب توجه و تأیید خودم است.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

صبر

برای تغییر جنبه‌های مختلف زندگی خودم
تابع صبرِ قانون قضا و کن فکان هستم.



برای تغییر جنبه‌های مختلف زندگی خودم
تابع عجله و بی نظمی من ذهنی خود هستم.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

معیار من در زندگی

خودم ✓

دیگران ✗

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

بیان

بیان خودم با فضاگشایی و وصل شدن به زندگی ✓

نقل نوشته‌های دیگران به اسم خودم ✗

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

تحسین دیگران

سبب بیرونی است برای کار بیشتر روی خودم (دید حضور)



گم شدن در فکرهای تحسین آمیز و درست کردن



یک من ذهنی استاد (دید من ذهنی)

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

کجاست ساقی جان؟ تا به هم زَنَد ما را

بروید از دلِ ما فکری دی و فردا را

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۳

دی: دیروز

گنج حضور ، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

هین مگو فردا، که فرداها گذشت تا به کلی نگذرد ایّامِ کشت

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۶۹



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

عمر بر او مید فردا می رود
غافلانه سوی غوغا می رود

روزگارِ خویش را امروز دان
بنگرش تا در چه سودا می رود

گه به کیسه، گه به کاسه عمر رفت
هر نفس از کیسه‌ی ما می رود

مولوی، دیوان شمس، غزل ۸۲۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

جمله تلوین‌ها ز ساعت خاسته‌ست رست از تلوین که از ساعت پرست

تلوین: احوال متغیر ناشی از تغییرات زمان و مکان

چون ز ساعت. ساعتی بیرون شوی
چون نماند. محرم بی چون شوی

ساعت از بی ساعتی آگاه نیست
ز آن کش آن سو جز تحیر راه نیست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۷۶ - ۲۰۷۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

می زن و می خور چو شیر. تا به شهادت رسی

تا بزنی گردنِ کافرِ آبخازی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۱۳

آبخاز: ابخازیّه، بخشی کوهستانی در مغرب قفقاز، در اینجا نماد ذهن است.

گنج حضور ، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳



می رَمَد اثباتِ پیش از نفی تو
نفی کردم تا ببری ز اثبات بو

در نوا آرم به نفی این ساز را
چون بمیری، مرگ گوید راز را

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۲۲ - ۷۲۱



گنج حضور ، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

جانا، به غریبستان چندین به چه می مانی؟!
باز آ تو از این غربت، تا چند پریشانی؟!

صد نامه فرستادم. صد راه نشان دادم
یا راه نمی دانی. یا نامه نمی خوانی

گر نامه نمی خوانی، خود نامه تو را خواند
ور راه نمی دانی، در پنجهی ره دانی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۷۲

گنج حضور ، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

غلامِ همتِ آنم که زیرِ چرخِ کبود ز هر چه رنگِ تعلُّق پذیرد آزاد است

دیوان حافظ، غزل ۳۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳



گرچه گردآلودِ فقرم. شرم باد از همّتم
گر به آبِ چشمه‌ی خورشید دامن تر کنم

دیوان حافظ، غزل ۳۴۶

گنج حضور ، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

خویش را صافی کن از اوصافِ خود
تا بینی ذاتِ پاکِ صافِ خود

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۶۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

مرغ با پر می پرد تا آشیان

پر مردم همت است ای مردمان

عاشقی کالوده شد در خیر و شر

خیر و شر منگر. تو در همت نگر

باز، اگر باشد سپید و بی نظیر

چونکه صیدش موش باشد شد حقیر

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیات ۱۳۶ - ۱۳۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

بر کنارِ بامی ای مستِ مُدام پست بنشین یا فرودآ، وَالسَّلَام

مُدام: شراب

پست بنشین: آسوده بنشین، در اینجا یعنی عقب‌تر بنشین

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۴۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

هَوْن: نرمی و آسانی

گفت حق که بندگانِ جُفَّتِ عَوْنِ بر زمین آهسته می‌رانند و هَوْنِ

«حق تعالی فرموده است: بندگانِ که مشمولِ یاری و عنایتِ حق قرار گرفته‌اند، در روی زمین به آهستگی و فروتنی، (تسلیم و فضاگشایی)، گام برمی‌دارند.»

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ
الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»

بندگانِ خدای رحمان کسانی هستند که در روی زمین به فروتنی راه می‌روند. و چون جاهلان آنان را مخاطب سازند، به ملایمت سخن گویند.

قرآن کریم، سوره فرقان (۲۵)، آیه ۶۳

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۴ گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

جهدِ بی‌توفیق خود کس را مباد در جهان، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالسَّادَاتِ

سَدَاد: راستی و درستی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳



آفتاب آمد دلیلِ آفتاب

گر دلالت باید، از وی رُو مَتَاب

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۱۹۳

به هر سرگین کجا گشتی مگس را گر خبر بودی
که آید از سرِ شتِ او به سعی و فضلِ عنقایی

عنقا: سیمرغ

چو ابنِ اَنوَقْت شد صوفی، نگرَد کاهل فردا
سُبک کاهل شود آن کس که باشد گول و فردایی

میانِ دلبران بنشین، اگر نه غری و عین
میانِ عاشقان خو کن، مباش ای دوست هرجایی

غَر: بدکار، بی‌عصمت، نامرد، مُخَنَّث

عین: نامرد، مردی که ناتوانِ جنسی باشد.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۴۹۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

صوفی ابنُ الوَقتِ باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرطِ طریق

طریق: راه سلوک، طریقت

تو مگر خود، مردِ صوفی نیستی
هست را از نسیه خیزد نیستی

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۳۳-۱۳۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳



آنکه او موقوفِ حال است، آدمی است
که به حال افزون و، گاهی در کمی است

صوفی ابنُ الوقت باشد در مثال
لیک صافی، فارغ است از وقت و حال

حال‌ها موقوفِ عزم و رایِ او
زنده از نَفْحِ مسیحِ آسایِ او

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۴۲۷-۱۴۲۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

عاشقِ حالی، نه عاشقِ بر مَنی
بر امیدِ حالِ بر من می‌تَنی

آنکه یک دَمِ کم، دَمی کامل بُوَد
نیست معبودِ خلیل، اَفَلِ بُوَد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۴۲۹-۱۴۲۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

وانکه آفل باشد و گه آن و این نیست دلبر، لا احبُّ الالفین

«وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ. فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا ۖ قَالَ هَذَا رَبِّي ۖ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ.»

بدین سان به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان دادیم تا از اهل یقین گردد. چون شب او را فروگرفت، ستاره‌ای دید. گفت: این است پروردگار من. چون فرو شد، گفت: فروشوندگان را دوست ندارم.

قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۷۶-۷۵

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

آنکه او گاهی خوش و، گه ناخوش است
یک زمانی آب و، یک دم آتش است

برج مه باشد ولیکن ماه نی
نقشِ بت باشد، ولی آگاه نی

هست صوفی صفا جو این وقت
وقت را همچون پدر بگرفته سخت

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۴۳۳-۱۴۳۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

هست صافی، غرقِ عشقِ ذوالجلال
ابنِ گس نی، فارغ از اوقات و حال

غرقه‌ی نوری که او لَمْ یُولَدست
لَمْ یَلِد لَمْ یُولَد آن ایزدست
رَوُ چنین عشقی بجو، گر زنده‌یی
ورنه وقتِ مختلف را بنده‌یی

«لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ.»

«نه زاده است و نه زاده شده.»

قرآن کریم، سورهٔ اخلاص (۱۱۲)، آیهٔ ۳

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۴۳۶-۱۴۳۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

منگر اندر نقشِ زشت و خوبِ خویش
بنگر اندر عشق و، در مطلوبِ خویش

منگر آن که تو حقیری یا ضعیف
بنگر اندر همّتِ خود ای شریف

تو به هر حالی که باشی می‌طلب
آب می‌جو دایماً ای خشک‌لب

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۴۳۷-۱۴۳۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

کَانَ لَبٍ خَشْكَتِ گَوَاهِي مِي دَهْد
کُو بَه آخِرِ بَرِ سِرِ مَنْبَعِ رَسَد

خشکی لب هست پیغامی ز آب
که: به مات آرد یقین این اضطراب

کاین طلب کاری، مُبارک جنبشی ست
این طلب در راهِ حق، مانع گُشی ست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۴۴۲-۱۴۴۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

این طلب، مفتاحِ مطلوباتِ توست
این سپاه و نصرتِ رایاتِ توست

رایات: جمع رایة، پرچم

این طلب همچون خروسی در صیاح
می زند نعره که: می آید صَباح

صیاح: بانگ کردن، آواز دادن

گرچه آلت نیستت تو می طلب
نیست آلت حاجت، اندر راهِ رب

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۴۴۳-۱۴۴۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

هر که را بینی طلب‌کار ای پسر
یار او شو، پیش او انداز سر

کز جوار طالبان، طالب شوی
وز ظلالِ غالبان، غالب شوی

ظلال: سایه

گر یکی موری سلیمانی بجست
منگر اندر جستنِ او سُست سُست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۴۴۸-۱۴۴۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

هرچه داری تو، ز مال و پیشه‌ای نه طلب بود اوّل و اندیشه‌ای؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۴۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳



ما به عنوان حضور ناظر، شعور زندگی، می فهمیم، ولی به عنوان من ذهنی نمی فهمیم. شما با چارچوب من ذهنی فکر نکنید. به عنوان حضور ناظر در حالی که من ذهنی را می بینید فکر کنید، ببینید که این یک جسمی است در زمان و چگونه فکر می کند. وقتی دیدید، بگویید: آقا من تو را نمی خواهم، تو جدا از من هستی، مرتب می خواهی به آینده بروی، مرتب من را می ترسانی که اگر همانیدگی هایم را بیندازم بدبخت می شوم، اصلاً من می خواهم بدبخت بشوم! من تو را نمی خواهم، بگذار من بدبخت بشوم! من دارم به خدا زنده می شوم، او (من ذهنی) که نمی فهمد خدا چیست. بعضی از ما پیشرفتمان را از او می پرسیم، از من ذهنی: «خوب، آقا یا خانم من ذهنی، من چقدر پیشرفت کردم؟»، و او می گوید: «تو که اصلاً پیشرفت نکردی، پیشرفت شما این است که من را تقویت کنی. پریشب یادت است مورد تأیید قرار نگرفتی، چه گفتند به تو؟! کوچک شدی»، دید خودش را به ما تحمیل می کند.

در ذهن ما روابطی داریم، روابط ما با انسان‌های دیگر است. انسان‌های دیگر زیر نظر ما و توقعات ما هستند که ما از آن‌ها زندگی، خوشبختی بخواهیم، کمکی بخواهیم، امید و حس امنیت به ما بدهند، هزار جور چیز بدهند، عشق هم بدهند و خلاصه من‌ذهنی وصل است به آدم‌ها با توقعاتش؛ شما می‌خواهید این را به‌هم بریزید. این با این فهمیدن سطحی به‌هم نمی‌ریزد. این یک سیستم جا افتاده است، مخصوصاً اگر سن و سالی از شما گذشته باشد، مستلزم صبر است.

مستلزم نگره داشتن این آگاهی است که من همین الآن دارم اشتباه می‌کنم، ولی جلوی اشتباهم را نمی‌توانم بگیرم، برای این‌که شرطی شده‌ام بروم ذهن و از چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد زندگی بخواهم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

اگر شما واقعاً به این اشتباه پی بردید که هشیاری جسمی نیستید و طلب این را دارید که از این اشتباه خارج بشوید و در این لحظه دوباره برگردید همان هشیاری بشوید که از اول بودید پس باید از این همانی‌گی‌ها خودتان را به زور بیرون بکشید، چون همانی‌گی‌ها شما را می‌کشد؛ یعنی شما دائماً از طریق آن چیزی که ذهنتان نشان می‌دهد و از طریق مقاومت به آن به سوی همانی‌گی‌ها که این دنیا است، کشیده می‌شوید. اگر عکس آن کار را انجام بدهید و بخواهید انکار کنید که نه من نمی‌خواهم مثلاً پولم را بپرستم، پولم را مرکز بگذارم، خواهید دید که ذهن شما ایجاد مقاومت می‌کند و این دردناک است. انسان با یک آدمی چه با یک آقای یا یک خانمی مثلاً هم‌هویت شده و نتوانستند با هم ازدواج کنند یا به هم برسند باید او را از مرکزش در بیاورد، اما نمی‌تواند در بیاورد؛ همین‌که می‌خواهد در بیاورد من ذهنی حمله می‌کند و می‌گوید که اگر این نباشد، تو بدبخت می‌شوی و تنها خواهی ماند. چرا نشد؟! فلان... از این حرف‌ها می‌زند، شما نباید به حرف او گوش بدهید. بلکه فقط فضا گشایی کنید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

شما مواظب باشید که یک چیزی را ذهناً نشناسید،
بعداً اصلاً خودش را نشناسید. شناسایی ذهنی،
شناسایی عمیقی نیست.

فهمنده و تکرار کننده همین من ذهنی است.

فهمیدن مهم نیست؛ گفتن به زبان هم مهم نیست.

مهم تبدیل شدن است. مهم این است که بگوییم

این من ذهنی من است و من این را متلاشی می‌کنم.

چگونه؟ با شناسایی.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳



شما به یک درجه‌ای باید مطمئن باشید که بیرون کردن همانیدگی‌ها از مرکزتان به نفعتان است و اشکالی نخواهد داشت، بدبخت نمی‌شوید اگر به حرف من‌ذهنی گوش ندهید. چون ابیات مولانا مانعی دارند که حرف‌های من‌ذهنی را بی‌اثر می‌کنند؛ یعنی با خواندن این ابیات می‌فهمیم حرف‌های من‌ذهنی دروغ است، می‌خواهد فقط خودش را نگه دارد.

ما شرطی شده‌ایم که به خودمان بگوییم: حرف‌هایی که از اول عمرمان زده‌ایم، درست است. یک عادت کمال‌طلبی هم داریم که این چیزهایی که ما می‌گوییم واقعاً وحی مُنزل است. الآن با خواندن ابیات مولانا به حرف‌های من‌ذهنی اول شک می‌کنیم که تابه‌حال شاید ما اشتباه می‌کردیم به آنچه مردم به ما می‌گفتند یا حتی آدم‌های بزرگی مثل بزرگان خانواده می‌گفتند که: آقا یا خانم شما اشتباه می‌کنید، توجه نمی‌کردیم. این اشتباه از ماست. ولی الآن یواش‌یواش به فکرها و رفتارهای من‌ذهنی‌مان شک می‌کنیم.

طلب مستلزم فضاگشایی است، مسئولیتِ هشیاری را در این لحظه به‌عهده گرفتن، صبر و کوشش کردن برای شناخت خود است. حالا در این مورد گوش کردن و تکرار ابیات مولانا، شناخت من‌ذهنی، تسلیم بودن، متواضع بودن، حس عجز و بندگی کردن لازم است. حتی وقتی آدم به هیجانات من‌ذهنی دچار می‌شود نیاز به عذرخواهی و برگشت دارد.

پس هرکسی می‌خواهد زنده شدن به خدا را طلب کند باید زحمتش بکشد. این کار ساده نیست. از نظر فهمیدن راحت است، از نظر تبدیل شدن طول می‌کشد و کار می‌خواهد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

تو به هر حالتی که هستی می‌طلب و تو
بدان چه می‌خواهی باید خودت بر اساس
فکر و تأمل خودت، تمرکز خودت بر روی
خودت آن را جستجو کنی، نه این‌که از
دیگران بپرسی. ما نباید از یکی بپرسیم
آقا، خانم، شما به من بگویید که واقعا خدا
را طلب کنم یا نکنم، همین من‌ذهنی را ادامه
بدهم؟ اگر این‌طوری است نمی‌شود. شما با
این ابیات مولانا به این نتیجه می‌رسید که
من هیچ چاره‌ای ندارم که آگاه بشوم که این
من‌ذهنی باید کوچک بشود، به‌وسیله من
شناسایی بشود و من طلب زنده‌شدن به
زندگی را دارم.

اگر کسی طلب واقعی، یعنی طلب زنده شدن به خداوند را داشته باشد، زرنگی نمی‌کند. خشمگین نمی‌شود، بلکه توبه می‌کند، عذر می‌خواهد، می‌فهمد اشتباه کرده است.

همچنین این شخص در کار دیگران دخالت نمی‌کند، دیگران را نمی‌خواهد عوض کند. از دیگران طلب قدردانی، توجه، تأیید و اصلاً هیچ توقعی ندارد. چون می‌داند که این‌ها او را فلج می‌کنند. هیچ کاری انجام نمی‌دهد که به اصطلاح می‌توان گفت مانع ذهنی باشد؛ به عبارت دیگر زندگی را در این لحظه به موانع ذهنی، مسائل و به دشمن تبدیل نمی‌کند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

آن چیزی که منتظر شماست یا آن چیزی که جلوی
ما لحظه به لحظه گشوده می‌شود و آن چیزی که
پیش خواهد آمد، بستگی به این دارد که کیفیت
هشیاری ما در این لحظه چه‌جوری است. اگر
هشیاری ما از جنس حضور است و خرد زندگی
و عشق زندگی، زیبایی زندگی، برکت زندگی، به
فکر و عملمان بیدارگونه می‌ریزد؛ یعنی ما
می‌بینیم که دارد می‌ریزد، از این موضوع آگاه
هستیم، گم شده در فکرها و دردها نیستیم؛ در
این صورت آینده به‌سوی ما خوب و نیک، زیبا
گشوده خواهد شد. آن چیزی که منتظر شما است؛
مثلاً در آخر این ماه، بستگی به کیفیت هشیاری
شما در این لحظه دارد.

اگر کسی نگران فردا است، یعنی در زمان روانشناختی
است. زمان روانشناختی، زمانی است که من ذهنی و
تغییرات آن را به ما نشان می‌دهد، و این شخص در
گذشته و آینده است. گذشته و آینده یک چیز ذهنی و
مجازی است و وجود ندارد.

گنج حضور،
پرویز شهبازی،
برنامه ۸۹۳

در نوشته‌های دینی از هر نوع، از جمله
اسلام، همین‌طور مولانا، حافظ و بزرگان
ایران، همه می‌گویند که ما آمده‌ایم در
واقع مأموریت عشق را اجرا کنیم و عشق
چیزی نیست جز زنده شدن مجدد به
هشیاری زندگی بعد از من‌ذهنی. یعنی
هر کسی دوباره باید متولد شود، یکبار
از مادرش، یکبار به صورت هشیاری از
شکم من‌ذهنی.

ما آمده‌ایم به خدا زنده بشویم،
زندگی با ما کار دارد، هدف زندگی
این نبوده است که ما فقط بیاییم به
این جهان، چند سالی زندگی کنیم
و یکسری مواد یا چیزهای مادی
تعلق‌داشتنی را انباشته کنیم، بعد
درد هم بکشیم، غمگین بشویم و با
درد هم بمیریم. این منظور زندگی از
خَلق انسان نبوده است.

مردم دنبال خوش کردنِ حال من ذهنی‌شان هستند که حالش خراب شده است. برای همین است که وقتی حالمان خراب می‌شود تلقینات مثبت می‌کنیم، این حال‌خرابی به‌خاطر این است که ما من‌ذهنی داریم، من‌ذهنی حالش خوب نمی‌شود مگر متلاشی شود و ما به حضور زنده شویم. چرا؟

برای این‌که من‌ذهنی جلوی زنده شدنِ ما یا رسیدنِ ما به منظور آمدنمان را گرفته است. تا زمانی‌که من‌ذهنی باشد، ما به او زنده نخواهیم شد.

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۸۹۳

ما به عنوان من ذهنی
به هر چیزی که دست
می زنیم خراب می شود
و درد از درون آن
به وجود می آید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

منظور ما از آمدن به این جهان در واقع بیدار شدن
از خواب ذهن و گشودن فضای درون تا بی‌نهایت
است، این منظور ماست، این‌که شما یک خرده
فضا را باز کنید زندگی‌تان بهتر بشود و بگویید
بس است این خطری است که خیلی‌ها را تهدید
می‌کند، می‌گوید: آقا چقدر ما مولانا بخوانیم؟ چقدر
روی خودمان کار کنیم؟ همه‌اش باید روی خودمان
کار کنیم؟ این دیگر یک جایی متوقف نمی‌شود،
مگر ما نباید زندگی کنیم؟ منظورشان از زندگی
آن راهایی است که من‌ذهنی نشان می‌دهد، نه،
زندگی و مردن هر دو با خداوند خوش است.

ما من ذهنی داریم، این من ذهنی اگر بماند
و در زمان تغییر کند، تبدیل به حضور
نخواهد شد. بالاخره صد سال هم بماند،
همین من ذهنی خواهد شد. باید یک
کاری کنیم من ذهنی متلاشی شود، نماند
تا به حضور زنده بشویم و آن، این لحظه
صورت می‌گیرد، چون اگر اجازه بدهیم این
در زمان تغییر کند و به آینده برویم، این
من ذهنی خودش را نگه خواهد داشت.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۲

یکی از معیارهای عدم در مرکز که در بیرون می‌توانیم ببینیم این است که ببینید آیا انسان‌ها در درجه اول اهمیت برای شما هستند یا نه؟ در این جهان انسان‌ها مهم‌تر از چیزها هستند، اگر انسان‌ها مهم‌تر از چیزها برای شما هستند، وقتی به انسان‌ها می‌رسید اول انسانیت‌شان را در نظر می‌گیرید این از جنس زندگی است و به خاطر مختصر پول یا یک کار شما عصبانی نمی‌شوید، خلاصه انسان مهم‌تر است، فقط انسان مهم است، نه چیزها، اگر این‌طوری است پس مرکز شما عدم شده است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

یکی از اشکالات ما عدم پیشرفت بعد از به نسیبه باز شدن است، هنوز من ذهنی هست می گوید: بس است، [نه بس نیست]، بازهم بیشتر به خداوند تبدیل شو تا بروی ذات او، و ذاتِ خودت بشوی، یعنی تا بی نهایت فضا را باز کن، هیچ وصفِ ذهنی در تو نماند، **پس ما متوجه می شویم که تا لحظه مرگ ما داریم روی خودمان کار می کنیم هیچ موقع کار کردن روی خود متوقف نمی شود**، شما بگویید: به نظر می آید که دردهای من دیگر معالجه شده و الآن خوب می خوابم، قبلاً نمی خوابیدم، فکرهای خوب می کنم، مولانا می خوانم، همین بس است برای من. نه، بس نیست، اگر از همانیدگی ها بماند، ولی مقدار زیادی به [زندگی] تبدیل بشویم ممکن است متوقف بشویم، به شما می گوید متوقف نشوید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

منظور و مقصود

منظور و مقصود با هدف فرق دارد. به حضور زنده‌شدن هدف نیست چون هدف همیشه در زمان است. هدف مثل این است که شما می‌گویید: من می‌خواهم تا آخر امسال یک مدرکی بگیرم، این هدف شماست. یک موضوعی است که در زمان است، اتفاق خواهد افتاد، یک چیز مادی است، ولی منظور این لحظه قابل اجرا است. پس زنده‌شدن به زندگی این لحظه صورت می‌گیرد و این، مستلزم دقت و حداقل فهمیدن شماست.

تبدیل به خدا شدن، یا هشیارانه به
وحدت مجدد رسیدن، زنده شدن
به زندگی، روی زندگی قائم شدن،
مستلزم از بین رفتنِ من ذهنی است.
تا من ذهنی هست ما نمی توانیم
با خداوند یکی بشویم و به منظور
آمدن مان به این جهان برسیم.

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۸۹۳



شما می‌بایستی عملاً، به این نتیجه برسید که من دیگر من ذهنی را نمی‌خواهم ادامه بدهم، منظور ما این است. ولی ممکن است برسید و نتوانید عمل کنید. یعنی بفهمید جریان چیست، نتوانید از جاذبه ذهن، خودتان را در امان نگه دارید. این مستلزم تمرین و صبر است و نگه داشتن این آگاهی [در هشیاری‌تان] که من همین الآن دارم اشتباه می‌کنم، ولی جلوی اشتباهم را نمی‌توانم بگیرم، برای این که شرطی شده‌ام ذهن بروم و از چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد زندگی بخواهم.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات و محل لغزش این است که شما خودتان را رها کنید، بخواهید در مورد من قضاوت کنید که آیا شهبازی که این‌جا حرف می‌زند واقعاً به حضور زنده شده، نشده است؟ **اصلاً این مهم نیست، مهم این است که**

شما روی خودتان کار کنید، یادمان باشد اگر شما تمرکز را از روی خودتان بردارید، مثلاً بخواهید مولانا را قضاوت کنید: «آیا مولانا بلد است واقعاً، این چیزها را از کجا آورده؟» شما دیگر منحرف شدید و لغزیدید، بسیار سخت خواهد بود که بتوانید برگردید، تمام این صحبت‌ها برای این است که شما تمرکزتان روی خودتان باشد، فقط خودتان. حتی وقتی دیگران اشتباه می‌کنند شما خودتان را عوض می‌کنید.



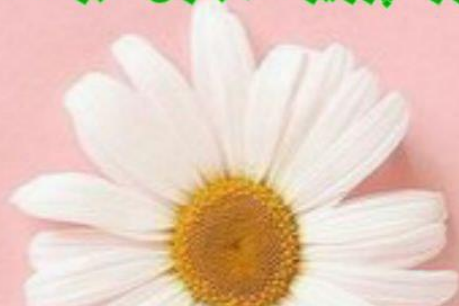
کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳

این که ما برعکس خواسته‌های من‌ذهنی که شرطی شده است بخواهیم عمل کنیم مستلزم درد هشیارانه است. حتی قبول این که من، من‌ذهنی دارم خودش دردناک است، مردم زیربار نمی‌روند، چرا که هر من‌ذهنی دچار بیماری **کمال‌طلبی** است، خودش را کامل می‌داند و به‌سوی کمال‌طلبی می‌رود، نمی‌خواهد نقص خودش را اقرار کند، این که شناسایی کنم با این چیزهایی که مرکز هست همانیده شده‌ام، درد هشیارانه دارد، اگر درد ندارد پس شما کار نمی‌کنید یعنی نمی‌شود درد نداشته باشد.

تنها تسلیم یعنی پذیرشِ اتفاقِ این لحظه
است که مرکزِ ما را عدم می‌کند، اگر
پذیرشِ اتفاقِ این لحظه قبل از قضاوت
و رفتن به ذهن صورت بگیرد و درست
صورت بگیرد، فضا در درونِ ما باز می‌شود،
فضایِ گشوده‌شده از جنسِ خلأ، از جنسِ
ما، از جنسِ حضورِ ناظر است و آن فضایِ
گشوده‌شده است که مرکزِ ما را در آن لحظه
از مادی بودن خارج و عدم می‌کند.

نمی‌شود این لحظه «من» داشت و آدم
بتواند با من ذهنی‌اش، با محدودیت‌های
من ذهنی بیندیشد، آن‌موقع مجهز به خرد
ایزدی و عشق هم باشد؛ یعنی هم به خدا
زنده باشد، هم به من ذهنی، در عین حال
هر دوی این‌ها در ما وجود داشته باشند،
این کار امکان ندارد.


گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳



قضا و کن فکان در این لحظه یک همانیدگی
را به شما نشان می‌دهد، از شما می‌خواهد
این را بیندازید، یا از شما می‌گیرد، رابطه
شما دردناک می‌شود، یک چیزی برای شما
درد ایجاد می‌کند. معنی‌اش این است که
شما با چیزی یا کسی همانیده شدید که
برای شما درد ایجاد می‌کند، این را باید
بیندازید، این رابطه براساس عشق نیست.
رابطه باید براساس عشق و آگاهی باشد.

ما الان به طور قطع و یقین قبول
می‌کنیم که اگر همانیدگی را نگه داریم
مرکز ما مورد اصابت ضربات زندگی
قرار خواهد گرفت و ما ناراحتی آن را
خواهیم کشید، یک چیزی که با آن
همانیده هستیم را از دست خواهیم
داد، به خطر خواهد افتاد و داغ آن به
دل ما خواهد ماند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۳



برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com